در تاریخ ۲۵ مهر ۱۴۰۱
مقدمه اصول فقه (1401-1402)

جلسه 11

متن پیاده سازی شده جلسه یازدهم سال دوم درس خارج اصول فقه 25 مهرماه 1401

صفحات 111 و 112 : کلیک کنید

بسم الله الرحمن الرحیم

تحقیق در مساله

وقتی مسأله ای را مطرح می کنیم بعد از بیان موضوع، نوبت به تتبع می رسد و بعد از آن مقتضای تحقیق بیان می شود.
بحث در این بود که مراد از وضع چیست و برای آن مسالک و مذاهب را بیان کردیم. حالا عند الوجدان آیا اینجا می‌تواند نزاع واقعی در مسأله باشد یا اینکه هر کسی جهتی را اختیار کرده است؟ در بحث امروز مسأله وضع را تحت چند مطلب مطرح می کنیم.
مطلب اول. همه با مسأله وضع درگیر هستند و چنین نیست که تنها یک یا دو واضع وجود داشته باشد بلکه کافی است یک نفر کتابی را نوشته باشد یا صاحب فرزند شده باشد او برای آن نامگذاری کرده است که از آن تعبیر به اعلام شخصی می شود.
بعضی از اعلام (مانند مرحوم خوئی) می گویند حتی دیوانه ها و حیوانات هم وضع دارند. حالا غیر از بحث های فلسفی که مرحوم ملاصدرا می گویند «هر کجا وجود باشد شعور هم است»، این هم از قرآن استفاده می شود و تنها فلسفه نیست.
در مورد اینکه می گویند حتی حیوانات هم ممکن است وضع داشته باشد، می توان به آیه شریفه ﴿فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَ جِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَإٍ يَقِينٍ﴾ اشاره کرد که هدهد به حضرت سلیمان گفت من یک خبرهایی دارم که شما از آن اطلاع ندارید. پس معلوم است این ها هم یک چیزهایی دارند و صحبت می کنند.
لذا همه در مورد وضع آگاهی داریم و نمی خواهیم از یک پدیده ای خبر بدهیم که مخصوص ما نیست. یک وقت چنین است که کسی می خواهد از فرشته خبر بدهد، محدثین از آن به یک نحو خبر می دهند (فرشته مجسم است) و فلاسفه هم به یک نحو دیگر خبر می دهند (فرشته مجسم نیست) و هیچ کدام از این دو فرشته را ندیده اند، اما وضع که چنین نیست.
بنابراین باید دقت داشته باشیم پدیده هایی که در اطراف ما وجود دارد و می خواهیم از آن گزارش بدهیم قاعدتاً نباید نزاع واقعی باشد. اما دلیل اینکه در مورد وضع مسلک های مختلفی مطرح شده این است که وضع یک پدیده ای است که همه این چیزها را دارد و هر کسی یک قسمتی از آن را مد نظر قرار داده است، مثلا در اعلام شخصیه وقتی پدری نام محمود را برای پسرش انتخاب می کند آیا این ایجاد علقه و ملازمه نیست؟
یا مثلا من نویسنده که کتاب می نویسم و اسم «فقه و عقل» را بر آن می گذارم، آیا بین این لفظ و معنا ایجاد ارتباط برقرار نکردم که هر وقت «فقه و عقل» گفته شد، مراد این کتابی است که نوشته شده است.
حال سؤال ما از مرحوم خوئی که می فرمایند «وضع تعهد است» این است که آیا مراد شما این است که در وضع علقه نیست؟ نهایتش این است که بگویید به جنبه ی تعهدش وضع می گویید، اما نباید بگویید وضع ایجاد علقه و ارتباط نیست.
قائلین به مسلک تعهد (مانند مرحوم خوئی و مرحوم فشارکی) می گفتند وضع تعهد و یک نوع التزام از سوی واضع است. حال آیا وجداناً می توان این تعهد را ردّ کرد؟
ما این بخش وضع را خدمت استادی خواندیم که به شدت آن را ردّ می کردند اما ما بیانی داشتیم که بالاخره اگر تعهد نباشد وضع نخواهد بود، مثلا پدری که نام فرزندش را محمود می گذارد به این معناست که قرار بر این باشد که سایر افراد نیز از این به بعد این فرزند را محمود صدا بزنند. لذا واضع اول قرار می گذارد و سایرین از آن متابعت می کنند، به همین خاطر گفتیم پدر

واضع است و افراد دیگر بعد از او مستعمل هستند.
بنابراین اینکه بگویند وضع تعهد نیست و الا اگر تعهد باشد لازم می آید که هر مستعملی واضع باشد، می گوییم اولاً لازم بیاید، ثانیاً چه کسی گفته است هر مستعملی واضع است؟ بلکه چنین است که شخص اول واضع است چون تعهد داده است و سایر افراد اعمال تعهد می کنند. بله، اگر بگویید وضع تعهد و اعمال تعهد است، در این صورت برای همیشه هر کسی به مایع سیّال نوشیدنی بگوید آب، واضع است.
اما در مقابل قول مرحوم خوئی و دیگران که اینکه وضع جعل علامت باشد را ردّ کردند، می گوییم بسیاری از وضع های غیر لفظی خودش علامت است، مثلا علائم راهنمایی رانندگی. در اینجا جعل علامت برای ذو العلامهٔ است.
حالا اگر کسی بگوید لفظ جعل علامت برای معناست، به این نحو که واضع می گوید وقتی بخواهم این معنا را اراده کنم این لفظ را می آورم، همانطوری که راهنمایی رانندگی می گوید وقتی بخواهم بگوییم حرکت ممنوع، چراغ قرمز را قرار می دهم.
در مورد وضع اکثراً قائل هستند که وضع به معنای اختصاص لفظ برای معناست. در اینجا بگوییم اختصاص غلط است چون اختصاص وضع نیست بلکه در وضع هم اختصاص است.
مسلک دیگر این بود که وضع به معنای این است که لفظ وجود تنزیلی معناست و وجود حقیقی معنا که نیست، مثلا وقتی بگوییم کوه أحد، آیا کوه أحد را در اینجا حاضر کردیم؟ خیر، منتهی در اینجا می خواهیم از کوه أحد یک گزارش بدهیم لذا لفظ کوه أحد را می آوریم. بنابراین لفظ کوه أحد وجود تنزیلی معناست و نه حقیقی آن.
لذا در مورد این مسالک نباید چنین بیان کنیم که این تعابیر چیز دیگری را مطرح می کنند و بر آن ها اشکال وارد کرد. به عبارت دیگر نزاع در اینجا غیر واقعی است، چون همه از یک حقیقت گزارش می دهند منتهی با این حال این ها حقیقت است، چرا که در وضع، اختصاص، ایجاد علقه، تعهد، جعل علامت و وجود تنزیلی معنا وجود دارد، ولی هر کسی یک بخش آن را انتخاب کرده است. در اینجا هنر این است که به دست آورد که کدام یک از این موارد جلوتر از سایر موارد است.
در مورد مسلک تعهد جالب است بدانید که در میان کلامشان از واژه اختصاص و علقه استفاده کردند با اینکه آن ها تعهدی هستند و علقه را قبول ندارند ولی با این حال آن را به کار می برند. یا در مسلک دیگر آن ها نیز از واژه تعهد استفاده می کنند.
مطلب دوم. همانطور که بیان کردیم نزاع غیر واقعی و لفظی است ولی نمی خواهیم بگوییم در مسأله اصلا هیچ نزاعی نیست، بلکه در جوانب کار نزاع وجود دارد. به عبارت دیگر در اصل تفسیر وضع نزاعی نیست اما در جوانب آن نزاع وجود دارد.
مثال اول برای نزاع. مرحوم نائینی بیان کردند واضع خداوند است، ولی این قول مخالفین زیادی دارد. یعنی در مورد «من الواضع» واقعا اختلاف و نزاع وجود دارد و اینکه می گوید واضع خداوند است مرادش واضع اول است و نه اینکه تا قیامت همین باشد، چرا که اعلام شخصیه هم داریم.
مثال دوم. مرحوم نائینی فرمودند واضع خداوند است و خداوند هم به سبب حکمت مناسبت را می بیند و وضع می کند منتهی این مناسبت بر ما مخفی است و برای خداوند آشکار است.
بسیاری از اعلام قبول ندارند که حتما مناسبتی باید وجود داشته باشد، لذا ممکن است کسی مناسبتی نداشته باشد ولی وضع بکند، مثلا اینکه حتما کلمه ماء با مایع سیّال مناسبت داشته است و خداوند متعال به آن علم داشته ولی ما به آن جاهل هستیم، اشکال آن این است که پس چرا در زبان های غیر عرب با الفاظ دیگر استعمال می شود؟
از بین این تعابیری که در وضع وجود دارد بهترین تعبیر همان تعبیر مرحوم آخوند در کفایه الأصول است: وضع اختصاص لفظ به یک معنایی به قصد تفهیم و مفاهمه است، که به آن ایجاد ملازمه و علقه می گویند.
اشکال مرحوم خوئی: ایشان بر این تعبیر اشکالی مطرح کردند به اینکه این معنا نمی تواند صحیح باشد، چون اختصاص و این ارتباط و علقه ای که می گویید منظور ایجاد علقه بین لفظ و معنا در خارج است یا ایجاد علقه در ذهن است.
اگر مراد علقه در خارج باشد یعنی بین لفظ کوه أحد و أحد ارتباط خارجی باشد، اینکه ممکن نیست. لذا باید بگویید این علقه در ذهن است، یعنی واضع بین یک لفظ و معنا ولو بدون مناسبت در ذهن ایجاد علقه می کند به این معنا که یک مفاهمه ای برقرار شود، به اینکه تا هر وقت خواستید از کوه أحد گزارش بدهید بگویید أحد.
حال آیا این ایجاد علقه ذهنیه برای مطلق عالم و جاهل است؟ یعنی واضع از اول برای عالم و جاهل ایجاد علقه می کند یا تنها برای عالم به وضع ایجاد علقه می کند.

اگر بگویید برای مطلق عالم و جاهل ایجاد علقه می کند که در این صورت جعلش برای جاهل لغو است (یعنی جاهل تا جاهل باشد ایجاد علقه لغو است، ولی اگر جاهل عالم شود در آن صورت دیگر جاهل نیست تا بگوییم لغو است بلکه دیگر عالم است)، مثل ایجاد علقه لفظ انگلیسی برای معنایی که به آن علم نداریم، این وضع برای ما لغو است.

اگر بگویید برای خصوص عالم است، در این صورت که تحصیل حاصل است، یعنی بگویند ای عالمی که می دانی این مایع سیّال آب است، من لفظ آب را برای آن قرار دادم، اینکه لغو است.

نقد اشکال مرحوم خوئی: اولاً بر فرض اینکه این اشکال را بپذیریم اما آیا می توانید انکار کنید که در وضع ایجاد علقه است؟ اصلا تا ایجاد علقه نشود آیا وضع محقق می شود؟ مثلا پدری که برای فرزندش اسم محمود را قرار می دهد، اگر این اختصاص بین لفظ و معنا ایجاد نشود آیا ایجاد علقه واقع می شود؟

بالاخره علقه در وضع وجود دارد ولو به تعبیر غلط، خود آن نباشد ولی در کنار آن قرار دارد. پس اگر این پدیده مشکل دارد نباید این پدیده در وضع باشد، یعنی اصلا باید بگویید علقه و اختصاص نیست، چون می گویید اگر خارجی است که نباید بگویید و اگر ذهنی است که این هم اشکالات خودش را دارد. ما می گوییم اصلا وضع را «تعهد» معنا می کنیم، ولی آیا می توانید علقه و اختصاص را منکر بشوید؟

اگر اختصاص را انکار کنید امکان مفاهمه محقق نمی شود، با اینکه وضع برای مفاهمه است. لذا باید ملازمه را بپذیرید، حالا چه آن را وضع بدانید یا در کنار وضع بدانید.

مضافاً در مورد این تقسیمی که برای تحصیل حاصل بیان شد می گوییم اولاً ملازمه خارجی نیست، یعنی کسی قائل نشده است که بین لفظ و معنا ملازمه خارجیه است به اینکه وقتی «أحد» گفته شود کوه أحد اینجا حاضر شود، بلکه ملازمه ذهنی است. (اگر چه ما قائل شدیم که ظرفِ ملازمه ذهن است و نه اینکه ملازمه ذهنیه باشد، چون معنا نه وجود خارجی است و نه وجود ذهنی است؛ چرا که اگر معنا وجود خارجی باشد پس در مواردی که وجود خارجی ندارد مثل شریک الباری، معنای آن چه خواهد بود؟ آیا مهمل است یا مستعمل؟ یا کسی که فوت می کند، مثلا می گوییم شیخ طوسی (ره) با اینکه فوت کرده است. اما این به قید ذهن هم نیست.)

بنابراین ملازمه در الفاظ (که مرحوم آخوند از آن تعبیر به اختصاص کردند) ظرف ذهن است، لذا در جواب مرحوم خوئی می گوییم همان ملازمه ذهنیه را می گوییم، منتهی ایشان در ذهنیه فرمودند اگر مراد از ملازمه برای مطلق عالم و جاهل است که این غلط است، چون برای جاهل ملازمه ایجاد نمی شود و اگر برای خصوص عالم مراد باشد این هم لغو است. در جواب این مطلب می گوییم بحث در بعد از وضع نیست بلکه برای قبل از وضع است، یعنی واضع تازه می‌ـ خواهد علقه را ایجاد کند، با اینکه عالم و جاهل بعد از وضع وجود دارد و نه قبل از وضع.

لذا واضع (مثلا پدر) این لفظ (محمود) را برای این معنا (فرزندش) قرار می دهد و از این لفظ عالم به آن استفاده می کند و جاهل به آن تا وقتی نداند استفاده نمی کند. بنابراین اینکه عالم از وضع استفاده می کند و جاهل از آن استفاده نمی کند این غیر از این است که بگوییم از اول این لفظ را برای عالم یا جاهل قرار می دهد، بلکه این لفظ برای معنا قرار داده می شود و انگیزه آن هم این است که از این به بعد هر کسی آن را فهمید استعمال کند (مثلا به این بچه محمود بگویند).

بنابراین این اشکال یک نوع مغالطه است و ربطی ندارد، و لذا همانطور که بنا بر اختصاص تعهد است، بنا بر تعهد هم اختصاص است.

مرحوم خوئی اشکال دیگری مطرح کردند به اینکه بعضی از اعلام در مورد وضع گفتند لفظ وجود تنزیلی معناست؛ با اینکه وضع یک امری است که توده مردم حتی دیوانه ها و حیوانات با آن سر و کار دارند، آن وقت چنین تعبیر می کنید آیا توده مردم آن را متوجه می شوند؟

الحمد لله رب العالمین